



Manifestation of symbol wind and rain in the symbolic poems of M. Sereshk

Rahman Kalantari ¹, Masuod Sepahvandi ^{2*}, Ali Fardad ³

¹ PhD student, Department of Persian Language and Literature, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran. Email: kalantari1990@yahoo.com

^{2*} Corresponding Author, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran. Iran, Email, masuod.sepahvandi@yahoo.com

³ Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran., Iran, Email, mhnhdgg@gmail.com

ARTICLE INFO

Article type:

Research Article

Article History:

Received

September 11, 2024

Accepted

November 22, 2024

Keywords:

Ed, rain, poem, symbol, Shafi'i Kadkani.

ABSTRACT

Persian-speaking poets have long been acquainted with the elements and manifestations of nature. Their perception of nature is very different depending on the atmosphere of society and the type of their attitudes and individual-personality views, as well as their poetic mentality and experiences. Some of them have a passive and descriptive approach to nature and another group uses nature as a tool and They lay the groundwork for the expression of their political-philosophical-human ideas. Sarshak is also among the poets who have used nature as a factor to express their social ideas. Because he is a restless soul, aware of the great testimony of his works, and seeks perfection. Following its humanistic mission, in the face of a society that is mired in poverty, ignorance, corruption and injustice, it appeals to every phenomenon to praise life and living with indirect and symbolic expression, and with death and tolerance. Violence to fight. Hence the flow and manifestation of nature which is a sign of life and growth and transformation. In the horizons of Shafi'i poetry, it is very thought-provoking in terms of taking root in the depths of social and cultural wants and needs.



تجلی نماد باد و باران در اشعار سمبلیک م. سرشک

رحمان کلانتری^۱، مسعود سپهوندی*^۲، علی فرداد^۳

^۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران. ایمیل

kalantari1990@yahoo.com

^۲*. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران. ایمیل،

massod.sepahvandi@yahoo.com

^۳ استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران. ایمیل،

mhnhdgg@gmail.com

اطلاعات مقاله

دریافت مقاله:

۱۴۰۳/۰۲/۲۰

پذیرش نهایی:

۱۴۰۳/۰۶/۰۱

واژگان کلیدی:

باد، باران، شعر، نماد،

شفیعی کدکنی.

چکیده

شاعران فارسی زبان از قدیم با عناصر و مظاهر طبیعت انس و الفت داشته‌اند. طرز تلقی آنان از طبیعت بسته به فضای حاکم بر جامعه و نوع نگرش و دیدگاه‌های فردی- شخصیتی آنان و نیز ذهنیت و تجربه‌های شاعرانه‌اشان بسیار متفاوت است. گروهی از آنان با طبیعت برخوردی منفعل و توصیفی دارند و گروهی دیگر طبیعت را ابزار و دست مایه‌ای برای بیان اندیشه‌های سیاسی- فلسفی- انسانی خود قرار می‌دهند. م. سرشک نیز در زمره‌ی شاعرانی قرار می‌گیرد که از طبیعت به عنوان عاملی برای بیان اندیشه‌های اجتماعی خود بهره جسته است. زیرا وی به شهادت بخش عظیمی از آثارش، روحی بی‌قرار و جانی آگاه و جویای کمال دارد. به دنبال رسالت انسان مدار خود، در برابر جامعه‌ای که در منجلاب فقر و جهل و فساد و بی‌عدالتی دست و پا می‌زند به هر پدیده‌ای متوسل می‌شود تا با بیانی غیرمستقیم و سمبلیک زندگی و زیستن را بستاند و با مرگ و تحمّل بیداد به مبارزه برخیزد. از این رو جریان و جلوه‌ی طبیعت- که نشانه‌ی حیات و رویش و دگرگونی است- در آفاق شعر شفیی به لحاظ ریشه دوانیدن در ژرفای خواست و نیازهای اجتماعی و فرهنگی بسیار تأمل برانگیز است.

۱- مقدمه

از دیر باز طبیعت در شعر فارسی در کانون توجه قرار داشته است. در ادبیات کهن طبیعت با تمام گستردگی خود غالباً در خدمت اغراضی چون توصیف، مدح و دریافت صله و... بوده است. اما در ادبیات معاصر، طبیعت ابزاری در جهت گزارش معضلات و دردهای بشر بوده است. تاریخ سمبولیسم نیز نشان می‌دهد که هر چیزی قابلیت آن را دارد که برخوردار از بار معنایی سمبلیک گردد (نیازی، ۱۴۰۲). اشیاء طبیعی، دست ساخته‌های انسان و حتی اشکال مجرد و در حقیقت تمام جهان، یک سمبل بالقوه هستند. (یونگ، ۱۳۵۲: ۳۶۴). م. سرشک نیز با طبیعت یک رابطه‌ی انفعالی و یکسویه ندارد و همچون منوچهری و کسایی و رودکی نمی‌خواهد صرفاً به توصیف طبیعت پردازد. وی از رهگذر طبیعت می‌خواهد همدردی خود را با مردم نشان دهد. (بشردوست، ۱۳۸۶: ۱۱۴-۱۱۶). در مقاله‌ی پیش‌رو سعی و هدف بر آن است که به جنبه‌های نمادین واژه‌های باد و باران در ادبیات و اساطیر سایر ملل پرداخته شود و سپس به تجلی آن در اشعار سمبلیک م. سرشک پرداخته شود تا از رهگذر آن، به این پرسش‌ها پاسخ بدهیم: ۱- جلوه‌های مختلف حضور باد و باران در اشعار شفيعی‌کدکنی به چه صورت است؟ ۲- این واژه‌ها در قاموس زبان و بیان نمادین م. سرشک چه معنا و مفهومی دارند؟ باد: نمادهای طبیعت در شعر شفيعی‌کدکنی، در خدمت مفاهیم اجتماعی و در جهت گزارش مسائل و معضلات انسانی - اجتماعی و بازگو کردن رسالت و آرمان شاعر - که همان جامعه‌ای آزاد و عاری از ریا و ظلم و فقر و جهل و فساد است، قرار دارند. به نحوی که «گاه انسان باران است و طبیعت آفتاب، و گاه به گونه‌ی وارون. گاهی طبیعت صفات انسانی دارد: ذهن آسمان، نفس نسیم و ستاره، خواب بنفشه‌ها، و گاه انسان صفات طبیعت را: رودخانه‌ی سخن، زلال روشن چشمانش، رودبار شوق، آبشار کبود...». قصد شاعر از این آمیختگی آشتی انسان و طبیعت است. بازگشت انسان را به زمانی می‌خواهد که از خاک می‌زیست، بر خاک می‌زیست و بازگشت به زمانی که سوداگری نیاز او نبود. (کیانوش، ۱۳۵۱: ۱۷۰-۱۷۱). و ما از میان عناصر طبیعت به تجلی نمادین باد و باران که برای او معنای روشنی و طروارت و تازگی و پاکی و رهایی و آزادی دارد را برگزیده‌ایم و با ذکر شاهد مثال‌هایی برای جنبه‌های مختلف نمادین این دو واژه به اثبات این سخنان می‌پردازیم.

«باد در بیشتر فرهنگ‌ها مظهر روح و دم حیاتی عالم است. باد پیک ایزد است. به دلیل انقلاب درونی باد، بادهای نماد بی‌ثباتی، ناپایداری، بی‌استحکامی و گریز پایی هستند. در نمادگرایی هندو، خدای باد یا «وا یو» همان نفخه کیهانی است. باد از يك طرف پدیدآورنده «باران» یعنی حیات و از طرف دیگر به وجود آورنده «توفان»، یعنی مرگ است. در کتاب «زبور» باد پیک الهی و هم‌سنگ فرشتگان است. حتی باد اسم خود را به (روح القدس) می‌دهد. در آیین اوستایی، باد نقش پشتیبان جهان و تنظیم‌کننده توازن جهانی و اخلاقی را بر عهده دارد. در عرفان اسلامی باد نشان و خواست و قدرت الهی است.» (رکنی،)

چون از ایشان مجتمع بینی دو یار هم یکی باشند و هم ششصد هزار
بر مثال موج‌ها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان (مثنوی - ۱/۱۸۴). و باد صبا اشاره است به نفحات
رحمانیه که از مشرق روحانیات می‌آید:

تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیارایی صبا را گو که بردارد زمانی برقع از رویت (حافظ، غزل ۹۵). همچنین در مثنوی
باد مظهر روح پرندگان است. قدما معتقد بودند که پرندگان روحی شبیه آن‌چه در حیوان و انسان است، ندارند بلکه روح پرندگان باد
است، که علت حرکت و زندگی آن‌ها است، به همین جهت پرندگان حشر ندارند.

کم ز بادی نیست شد از امر گُن در رحم طاووس و مرغ خوش سخن (مثنوی - ۳/۴۶۹۰).
مرغ از باد است کی ماند به باد نامناسب را خدا نسبت بداد (مثنوی - ۴/۲۴۰۸). در شعر شفيعی‌کدکنی، باد
نمادی از خوب‌ترین شاهد است:

ای باد

ای صبورترین سالک طریق

ای خضر ناشناس

که گاهی به شاخ بید

گاهی به موج برکه و

گاهی به خوابِ گرد

دیدار می‌نمایی و

پرهیز می‌کنی (آینه‌ای برای صداها، ص، ۱۹۰). یکی از نمادهای باد در شعر کلاسیک

ایران، نابودی است:

دو هزار عهد کردم که سر جنون نخارم ز تو در شکست عهدم ز تو باد شد قرارم (کلیات شمس - غزل ۸۲۸). در اشعار

زیر معانی نمادین باد را می‌بینم:

- **نماد نابودی و ویرانی:** در شعر شفیعی نیز باد نماد "نابودی، ویرانی، سستی و ناپایداری" است:

پیش از شما

به سان شما

بی‌شمارها

با تار عنکبوت

نوشتند روی باد

«کاین دولت خجسته‌ی جاوید زنده باد» (هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۱۱۶). و در ابیات زیر که نماد "نابودی و ویرانی" است با

صفت "فنا" آمده است:

خاکستر حسرت شد

و بر باد فنا رفت

شرمنده‌ی برق سحر از

حاصل خویشم (آینه‌ای برای صداها، ص، ۸۸).

و در این ابیات نیز نماد "پر کردن و ویرانی" است:

با لکه‌های ابر سپیدت، که شامگاه

آیند بر کرانه‌ی دشت افق فرود

- چون سوسنی سپید که پر پر شود

ز باد

بر موج‌های ساحل دریاچه‌ای کبود- (همان، ص، ۹۸). در ابیات زیر نماد "بردن و پراکنده کردن و حرکت" است:

خاکستر تو را

باد سحرگهان

هر جا که برد مردی ز خاک روئید. (همان، ص، ۲۷۷). در ابیات زیر باد سمبل "ظلم و جور و حکومت ظالم" است و

گل سرخ نماد "انسان‌های آزاده و کوشا در راه آزادی":

وقتی گل سرخ پر پر شد از باد

دید و خاموش نشست (همان، ص، ۲۵۸). و بالعکس در ابیات زیر باد نماد «از بیخ برگرنده و نابود کننده‌ی

ظلم» است:

باد را هم‌رمز طوفان کن که

بیخ ظلم را

برگند از خاک و باز

از بی‌قراران کن مرا. (هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۴۹۴). در بیت زیر باد که نمادی از «نابودی ویرانی و از بین بردن» است با صفتی چون «بی‌مروت» آمده است:

آن‌چه بیرق بود، باد بی‌مروت برد.

در میان آذرخش و تندرو طوفان

که همه سیمایچه‌ها را شست

از تبار استقامت، قامت مردی

مانده بر جا در دل میدان

زیر این باران رگباران. (همان، ص، ۳۲۷). و در ابیات زیر با صفت «هرزه» آمده است:

پشت این دریچه‌های بسته،

بادهای هرزه

سج می‌زنند:

جنگ،

جنگ لشکری‌ست بی‌امان جنگِ برگ با خزان (همان، ص، ۳۸۷). در بیت زیر باد نماد «بی‌ارزشی و دم‌دستی و آویزان

شدن به هر چیز» است:

چون آتش اگر جرقه از سنگ زدی

یا آب صفت، جامه به هر رنگ زدی

خاکت بر سر که زیر پا ماندی،

از آنک،

چون باد شروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
به هرچه یافتی جنگ زدی!

(هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۱۵۲). در ابیات زیر شفیع‌ی کدکنی برای باد تعبیر چون

"پلشت" آورده است:

دستارک سپیدش را

در جویبار باد پلشتی

می‌شود (آیین‌های برای صداها، ص، ۲۹۱).

- نماد جنبش و حرکت: همچنین در ابیات زیر باد نماد «جنبش و حرکت وسیع و همه‌جانبه‌ی مردمی» است:

نزدیک‌تر شدم

دیدم عصا و

تخت سلیمان را

که موریانه‌ها

از پایه خورده بودند،

اما هنوز او،

با هیبت و مهابت خود

ایستاده بود،

زیرا مردمان باور نداشتند

که مُرده‌ست

و پیکر و سریرش

در انتظار جنبش بادی‌ست. (آیین‌ای برای صداها، ص، ۴۰۰). «پوسیده‌شدن عصا و تخت سلیمان،

نماد و کنایه‌ای رمزآمیز از متلاشی‌شدن درونی پایه‌های حکومت پهلوی است که به علت جبروت و شوکت بیرونی و تظاهرهای آن، فعلاً عموم مردم از وجود آن اطلاعی ندارند و فقط باد (نماد جنبش و حرکت وسیع و همه‌جانبه‌ی مردمی) آن را به طور واضح و آشکار مشخص خواهد کرد.» (عالی عباس، ۱۳۸۹: ۱۸). همچنین در بیت زیر باد نماد «جنبش و حرکت» است:

با باد همی رقصی

در جوش سماعی سبز

کز جذبه‌ی آوازش

شوری و شری داری. (هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۴۶۹). در این ابیات نیز، نماد حرکت و جنبش و تکان است:

کاین جا دلم

در این شبان شوکرانی

بر خویش می‌لرزد

چون برگ از باد و باران (آیین‌ای برای صداها، ص، ۲۷۹).

- **نماد سخن‌چینی و خبررسانی:** همچنین در ابیات زیر به دلیل خفقان و ظلم و بیداد حاکمان وقت، شاعر عدم اعتماد را به مخاطبان خود توصیه می‌کند و معتقد است که حتی دوستان نیز ممکن است مأموران دولت باشند، از این‌رو در کنار خورشید و ابر، از باد به عنوان سمبل «سخن‌چینی و پیام‌رسانی» بهره برده است:

باور مکن که ابر....

باور مکن که باد....

باور مکن که خورشید....

من می‌شناسم این همه

نیرنگ و رنگ را. (آیین‌ای برای صداها، ص، ۱۴۹). زیرا حتی بادی که همواره صاف و یکنواخت می‌وزیده،

این بار کژ و ناموزون می‌وزد که می‌تواند نماد «بی‌نظمی و ناراستی و کارهای وارونه‌ی حاکمان زمانه‌ی شاعر (پهلوی)» باشد و همگی این‌ها حاکی از این است که نباید اعتماد به هیچ کس و هیچ خبری کرد:

باد

کژ مژ

می‌وزد

اینجا

و مجموعی

گلِ قاصد

می‌رسند از هر طرف

چندان

کز انبوهی

می‌دهند آزار چشم و سدّ دیدارند

من یقین دارم خبرهاشان

دروغین است

قاصدک‌ها بس که بسیارند. (هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۱۳۷-۱۳۸). و در ابیات زیر انتظار آوردن کلید رهایی توسط

باد انتظار بیهوده‌ای تلقی شده است. در اینجا نیز نقش پیام‌رسانی باد دروغین و بیهوده است و چندان کارساز نیست:

تو در این انتظار پوسیدی

که کلید رهایی‌ات را

باد

آرد و افکند به دامانت. (همان، ص، ۳۴۱).

- نماد امید و آرامش:

اما گاهی عناصر طبیعت (باد و برگ و تگرگ) در شعر شفيعی، امیدوارانه برای تسلی زخم‌های جامعه، با یکدیگر همنوا می‌شوند:

در زمانی که می‌غلطید

از تگرگ سحرگاهی،

آن برگ،

زیر لب،

تند، با باد می‌گفت:

زنده بادا! زندگانی!

مرگ بر مرگ!

مرگ بر مرگ! (هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص ۴۶۳). در ابیات زیر نیز نماد "آرامش و آسایش" است:

در نگاه من بهارانی هنوز

پاک‌تر از چشمه‌سارانی هنوز

روشنایی بخش چشم آرزو

خنده‌ی صبح بهارانی هنوز

در مشام جان به دشت یادها

باد صبح و بوی بارانی هنوز (آینه‌ای برای صداها، ص، ۲۱).

باران: باران، در سراسر جهان نماد «باروری، رحمت و تبرک الهی» است.

نیستیم از جلوه باران رحمت ناامید تخم خشکی در زمین انتظار افشاندن ایم (صائب). در اسطوره‌های یونانی همه خدایان

آسمان و زمین را با باران بارور می‌سازند: باران از آسمان فرو می‌ریزد، زمین را باردار می‌کند، از این‌رو برای انسان و حیوان، گیاه و

حبوبات به دنیا می‌آورد. در شعر معاصر نمادهای گوناگون باران را می‌توان یافت. (رکنی).

در شعر شفيعی کدکنی، «باران نماد تازگی و طراوت و شویندگی و پاکی و عالم قدس» است. باران زمانی که آخرین برگ سفرنامه را

می‌نویسد به ما می‌گوید. (بشر دوست، ۱۳۸۶: ۱۸۷).

آخرین برگ سفرنامه‌ی باران

این است:

که زمین چرکین است. (آینه‌ای برای صداها، ص، ۱۶۳). گاهی شفیعی به دنبال همنوایی برای باران و باد می‌گردد که هم‌صدا با باران روشنی گل‌ها را بستاید. یعنی باران که خود "رمز روشنی و طراوت" است، ستاینده‌ی روشنی نیز هست تا با باد که نسیم و عطر خوش گل‌ها را به ارمغان می‌آورد بگوید که ویرانی به بار نیاورد:

هیچ کس هست که با قطره‌ی باران امشب

همسرایی کند و روشنی گل‌ها را

بستاید تا صبح

که برآید خورشید؟

هیچ کس هست که با باد گوید

در باغ

آشیان‌ها را ویران مکن

جوی

- آبشخور پروانه‌ی صحرا را-

آشفته مدار

و زلالتش را کآینه‌ی صد رنگ گل است

با سحرگاهان بیگانه مکن. (آینه‌ای برای صداها، ص، ۲۱۹-۲۲۰). در ابیات و امثال زیر نمادهای مختلف باران

در شعر شفیعی کدکنی را می‌بینیم:

- نماد پاکی، طراوت، زدودن و شستن:

شفیعی کدکنی در آثاری که مُصَرّ به بیان رویدادهای اجتماعی از قبیل عصیان و اعتراض و انتقاد از وضعیت ناعادلانه‌ی موجود و بازتاب مطالبات رنج‌های بی‌شمار مردم است، از سمبل باران و عناصر طبیعت به عنوان محمل گذر از مرزهای ممنوع و خطوط قرمز حاکمیت‌ها استفاده می‌کند و مسیر اندیشه و خیالش را از عین به ذهن پیش می‌گیرد... (فولادوند، ۱۳۸۸: ۱۱۱-۱۱۲).
و می‌سراید:

بگو به باران

ببارد امشب

بشوید از رخ

غبار این کوچه باغ‌ها را

که در زلالتش

سحر بجوید،

ز بی‌کران‌ها

حضور ما را....

.....

تو دانی آری،

تو دانی آری

دلم از این تنگنا گرفته.

بگو به باران

بیارد امشب

بشوید از رخ

غبار این کوچه باغ‌ها را (همان، ص، ۳۲۳). در ابیات زیر نیز باران نماد «پاکی، شستن و طراوت و...»

است:

بر ساقه‌های سرخی سنجد، ستاره‌ها

آویخت از چکین سحرگاهی بهار

باران نرمبار علف‌کش

شُست از غبار پار

جاجیم باغ و منظر دیدار. (هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۲۷۵).

در ابیات زیر نیز برای باران صفت و نماد «شستن و زدودن و پاکی» آمده است:

کلماتم را

در جوی سحر می‌شویم

لحظه‌هایم را

در روشنی باران‌ها

تا برای تو شعری بسرایم روشن..... (آیین‌های برای صداها، ۱۹۵). و نیز در این ابیات:

در نیم قوس کوچک میدان شهر من

باران،

که در شتاب سکونت گزیده است

شوید غبار صفحه‌ی ساعت را

در چارچار خویش. (همان، ص، ۱۳۹).

و در این ابیات:

باران شبگیر اسفند

شسته حریر هوا را

در آبی بی‌کرانش

بینی همه دورها را. (همان، ص، ۳۷۰).

و نیز در این ابیات:

بر باغ ما بیار!

بر باغ ما که خنده‌ی خاکستر است و

خون

باغ درخت مردان

این باغ باژگون (همان، ص ۱۱۴).

و در ابیات زیر:

باران سکوت کاج‌ها را می‌شست

در آخرین دیدارشان

پیمانه‌های روشنی لبریز (همان، ص، ۲۳۳).

همچنین در این ابیات:

آن مایه باران و آن مایه گل‌ها

دیدارهای تو را از غباران شب‌ها و

شک‌ها

شُستند،

با این همه، هیچ هرگز نگفتی (همان، ص، ۲۵۸). در ابیات زیر نیز باران سمبل "زدودن و پاکی و شستن" است:

کجاست باران،

کز چهره‌ی تو بزدايد

نگاره‌های دروغین و

سایه‌ی تزویر؟ (همان، ص، ۲۸۹).

در ابیات زیر باران نماد "پاکی، و طراوت و تازگی و شستن" است بدین گونه که حکومت ظالم وقت به وسیله‌ی ریختن خون گل‌ها (= شهدا و مبارزان راه آزادی) چهره‌ی مردار و تیره و کدر حکومت خود را در زیر باران شستشو می‌دهد و سرخاب، تازه و با طراوت جلوه می‌کند:

بین که این‌ها

این‌ها

چگونه در باران،

رخان لاشه‌ی مردار شش هزاران سالی را

به خون گل‌ها سرخاب می‌کنند هنوز..... (همان، ص، ۴۹۵).

در ابیات زیر، عوامل طبیعت همچون: صلابت دریا، خشم و خروش طوفان، تندر و باد و باران به عنوان سمبل‌هایی برای شستن و از بین بردن پلشتی‌ها و ناپاکی‌ها و دروغ‌ها و دغل‌ها و زدودن زشتی و زهر و زخم‌های چرکین از چهره‌ی زرد افراد و قامت نحیف فرهنگ و جامعه‌اند، تا از این رهگذر به فردایی بهتر رسید (فولادوند، ۱۳۸۸: ۱۲۹).

وقتی که فصل پنجم این سال

با آذرخش و

تندر و طوفان و انفجار صاعقه

- سیلاب سرفراز-

آغاز شد

باران استوایی بی رحم
شُست از تمام کوچه و بازار
رنگِ درنگِ کهنگی
خواب و خاک را
و خیمه‌ی قبایل تاتار
تا قلعه‌ی بلند آلاچیق شب
آتش گرفت و

سوخت (آینه‌ای برای صداها، ص ۲۴۷).

فصل پنجم برای شاعر نماد «آزادی و رهایی از فقر و جهل و فساد» و است. که به وسیله‌ی سمبلی چون باران که «مظهر طراوت و تازگی» است، این کهنگی و درنگ و جهل و فقر شسته شده و از بین رفته است.

- نماد حیات بخشی و آرامش و آسایش: «برای شفیی که در کویر زیسته، «باران» نماد «حیات بخشی» نیز هست.» (بشر دوست، ۱۳۸۶: ۱۸۷):

اما نمی‌گویم
دیگر نخواهد رُست
در این باغ
خونبرگ آتشبوت‌ای
چون قامت یاد شهیدانش
یا گل نخواهد داد،
پیوند دست نا امیدانش.
باران!
سرود دیگری سرکن!
شعر تو
با این واژگان شسته

غمگین است. (همان، ص ۱۹۹). و در ابیات زیر سمبل «حیات بخشی و طراوت و تازگی» است:

تا ز دیدار تو
ای آرزوی جانم
دورم
خار خشکم که
ز باران بهاران

دورم (آینه‌ای برای صداها، ص ۶۴). و در ابیات زیر:

خار خشکم مزنی ای برق به جانم آتش

که هنوز آرزوی بوسه‌ی باران دارم. (همان، ص ۶۹).

و نیز در این ابیات:

آه،

بگذار من چو قطره‌ی بارانی باشم،

در این کویر

که خاک را به مقدم او مژده می‌دهد. (همان، ص، ۲۵۴). همچنین در این ابیات:
گفت:

چون روح بهاران

آید از اقصای شهر

مردها جوشد ز خاک

آن‌سان که باران از گیاه (همان، ص، ۳۰۷).

باران برای شفیعی کدکنی "اندوه‌گسار" نیز هست:

بر خشت خام و کاهگل کهنه‌ی کویر

بارانکی نرم به باروی بم

نم نم

می بارد و

اندوه می‌گسارد. (هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۸۲).

و در ابیات زیر باران سمبل "آرامش" است:

.....

خنیگاه مرغان و تماشاگاه خلقان

و آرامگاه خیل سواران که تو بودی

در همه‌ی با غرش طوفان و شب و ابر

در زمزمه با ریزش باران که تو بودی (همان، ص، ۹۰). و در ابیات زیر باران «آرامش دهنده و برای تسلی غم‌های

انسان‌های بیقرار سوگوار» است:

ازخانه بیرون می‌زنم، در زیر باران

تا بفکنم، در کوچه‌ای،

بی صبری‌ام را

تا چشم چشمایی می‌کند

ابر است و باران

بارانی از آن بی‌شکیبان

سوگواران..... (همان، ص، ۳۵۴).



- نماد آزادی و رهایی:

در شعر «سفر بخیر» نیز نمادهایی برای ایستایی و پویایی با حضور عناصر طبیعت وجود دارد. و واژه‌های شکوفه و باران، غبار، بیابان، کویر، گون و نسیم که همگی از اجزای خانواده طبیعت هستند، توان عاطفی شعر را تا مرزهای اعجاز ارتقاء داده است. می‌توان گفت، «شکوفه و باران» در ابیات زیر سمبل‌ها و مصداق‌هایی برای «رهايي و آزادي» هستند:

...سفرت بخیر اما،

تو و دوستی خدا را

چو از این کویر وحشت

به سلامتی گذشتی،

به شکوفه‌ها، به باران

برسان سلام ما را

(آینه‌ای برای صداها، ص ۲۴۳). در ابیات زیر نیز «باران» در کنار خورشید و دریا و مرغان صحرا سمبل «آزادی و رهایی و پاکی» است:

اگر نامه‌ای می‌نویسی به باران

سلام مرا نیز بنویس

سلام مرا از دل کاهدود و غباران

(هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص ۲۰۲). و در ابیات زیر:

تمام روشنایی نامه‌ی باران

مدیح رستگاری‌هاست

فراخای جهان

سرشار از آزادی و

شادی‌ست

اگر این دیو و این دیوار

بگذرد. (همان، ص ۲۴۷). در ابیات زیر نیز باران نماد «آزادی و رهایی» است:

خبر رسیده که باران

دوباره

خواهید بارید،

خدا برهنه خواهد شد،

و باغ خاکستر خواهد شکفت

خبر رسیده که باران، درشت

خواهید بارید،

خدا برهنه خواهد شد،

مگر نمی‌بینی

که قلب من سبز است (آینه‌ای برای صداها، ص ۴۹۳).

- نماد روشنایی:

در دیوان شفیعی در بیشتر موارد باران نماد روشنی و یا هم‌ردیف با نور و روشنایی قرار دارد. برای مثال در قطعه‌ی "از میان روشنایی‌ها و باران" باران از میان روشنایی‌ها آمده است. در اغلب موارد باران که خود رمز "رهایی و آزادی و روشنی" است همراه با روشنی و صبح و می‌آید:

ابرها، نزدیک است، آویخته در نور
رنگ‌ها

در رنگ‌ها

ترکیبی از این لحظه و هرگز
و جهان در جوهر خود رهسپاران
از میان روشنایی‌ها و باران.

(هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۵۵). همچنین در ابیات زیر:

پروانه‌ای

بر برگ‌های آسمان‌گون گل ابری

و برگ‌ها

در باد و

باد آکنده از باران

و باد و باران در زلال روشنای صبح

و صبح از آن صبح ناب بیداران. (همان، ص، ۲۱۳). در ابیات زیر نیز از باران به عنوان رمز و مظهر «روشنایی»

بهره‌جسته است:

ای کاش

ای کاش آدمی وطنش را

مثل بنفشه‌ها

(در جعبه‌ی خاک)

یک روز می‌توانست،

همراه خویشتن ببرد

هر کجا که خواست،

در روشنای باران،

در آفتاب پاک. (همان، ص، ۱۶۹). و در این ابیات که در کنار نور و آفتاب آمده است:

آیا،

اینان

رؤیای زندگی را

در آفتاب و باران

بر آستان فردا- احساس می‌کنند؟ (آینه‌ای برای صداها، ص، ۵۸). علاوه بر این که باران نماد آزادی و رهایی است، در اشعاری که م. سرشک به ستایش آزادی پرداخته معمولاً از باران و صبح که نماد روشنی و رهایی و آزادی‌اند بهره جسته است. برای مثال در ابیات زیر که در مدح آزادی است باران که خود رمز روشنایی و رهایی است به چشم روشنی صبح که در این ابیات نماد آزادی است، آمده:

در منزل خجسته‌ی اسفند
همسایه‌ی سراچه‌ی فروردین
با شاخه‌ی ترد بلوغ جوانه‌ها
باران

به چشم روشنی

صبح

آمده است. (آینه‌ای برای صداها، ص، ۱۷۶). و در ابیات زیر:

سر شاخه‌های روشن مسفام
این گردسوزها

روی رف درختان

کم کم فتیله‌ها را بالا کشیده‌اند

در نور ناب و نم نم باران

صبح از میانه می‌رسد و

نیز (هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۲۶۹).

- پیام‌آور آزادی یا غم و اندوه:

در پاره‌ای از موارد، در شعر م. سرشک، باران همچون باد "نقش خبر رسانی" را بر عهده دارد. گاهی "خبر آزادی و رهایی" را می‌دهد و گاه "خبر خون و ناامیدی و ویرانی" را می‌دهد. برای مثال در ابیات زیر سطرهای روشن باران خبر آزادی و رهایی را می‌دهند که این بار نیز باران پیام‌آور آزادی و رهایی با قید صفتی چون روشنایی آمده است:

سطرهای روشنایی نامه‌ی باران

از گسستن و رستن‌ها خبر می‌داد

من چگور شعر خود را

با صدای رعد

کوک کردم در شب یاران

(هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۹۸). و در ابیات زیر خبر "خون و ویرانی" را می‌دهد:

از تارهای صوتی باران

بشنو، درین غروب بهاران

این شعر نیست،

پرده‌ی خون است

ویرانی من است و شمایان

عصیان معنی است بر الفاظ

در نای آذرخش خروشان. (همان، ص، ۱۸۷). در ابیات زیر "کتیبه‌ی باران" خبر "گذر عمر و کوتاهی روزگار"

را به انسان می‌نمایاند:

بر شیشه‌ها، کتیبه‌ی باران

چیزی نوشته محو و مه‌آلود

در متن این کتیبه‌ی سیال

شعری‌ست، می‌توان خواند:

«چون لحظه‌های بوسه و بدرود

بنمود روزگارم و بُرُود!» (همان، ص، ۲۳۴).

- **نماد بی‌رحمی و بیداد و ظلمت:** «باد و باران» در شعر شفیعی کدکنی گاه نمادی متفاوت با نمادهای همیشگی است؛ با نماد «بی‌رحمی، گستاخی و خراب‌کاری» بویژه در مجموعه هزاره دوم آهوی کوهی ظاهر می‌شوند. برای مثال «در شعر "فتح‌نامه" باران معنای دیگری به خود می‌گیرد و "باران تند حادثه" سمبلی برای "استبداد و حمله و هجوم" آنان می‌شود.» (صحرائی، ۱۳۸۸: ۱۱).

ابر بزرگ آمد و دیشب

بر کوه بیشه‌های شمالی

باران تند حادثه بارید!

دیشب باران تند حادثه

از دور و دوردست

دل بر هجوم تازه گمارید. (آیینه‌ای برای صداها، ص، ۳۸۹). و در ابیات زیر در کنار نمادها و صفاتی چون

"جوشن بودن باران" برای شب، از تعبیر "باران ظلمت" سخن به میان آورده است:

شب در میان جوشن باران

بر راهوار خویش می‌تازد

نیلوفران مضطرب در باغ

- گرچه روان روشنی تقدیشان کرده‌ست

- تا چترهای بسته بگشایند

باران ظلمت خیسشان کرده‌ست. (هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۲۹۵). و نیز در ابیات زیر با تعبیری چون: بی‌رحم،

ظالم، بی‌مروت و هرزه:

باران استوایی بی‌رحم

سُست از تمام کوچه و بازار

رنگِ درنگ کهنگی

خواب و خاک را

و خیمه‌ی قبایل تاتار

تا قله‌ی بلند آلاچیق شب

آتش گرفت و

سوخت (آینه‌ای برای صداها، ص ۲۴۷). در ابیات زیر باران «از بین برنده‌ی تمام خاطرات و نام و

نقش‌ها» است. و شفیع‌ی کدکنی با تعبیر "بی‌رحم" از آن یاد کرده است:

با چه سوراخ فراخی می‌کند غربال

آب را بر روی شهر این ابر مالا مال

این چه بارانی است

که فرو می‌شوید

از هر سنگ

وز هر خاطری

هر نام و نقشی را

راستی بی‌رحم بارانی است.

کس نمی‌آرد به یاد از عهد تاتاران

تا به اکنون این چنین باران

که فروشوید ز دل‌ها

شوق‌ها و

یادها و

آرزوها را

هرچه هر جا یادگارانی ست

این چه بارانی ست.

این که می‌بارد

راستی بی‌رحم بارانی ست. (همان، ص، ۱۰۵).

و در ابیات زیر باد نماد «بی‌ارزشی و دم‌دستی و آویزان شدن به هر چیز و نابودی و ویرانی» است که با صفاتی چون "زیر پا مانده و

بی‌مروت" آمده است:

چون آتش اگر جرقه از سنگ زدی

یا آب صفت، جامه به هر رنگ زدی

خاکت بر سر که زیر پا ماندی،

از آنک،

چون باد،

به هرچه یافتی چنگ زدی!

(هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، ص، ۱۵۲).

و نیز:

آنچه بیرق بود، باد بی‌مروت برد.

در میان آذرخش و تندر و طوفان

زیر این باران رگبار (همان، ص، ۳۲۷).

و در ابیات زیر باد و تندباد حادثه که سبب ویرانی و از هم گسستگی می‌شود با صفتی چون "بیداد" آمده است. بنابراین در این ابیات نیز مشابه دیگر ابیات دفتر هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، باد نماد «نابودی و بی‌رحمی و بیداد» است:

کتاب هستی ما، این سفینه، این دریا،

دوباره آیا شیرازه بسته خواهد شد؟

و یا تمامی اوراقش

در تند باد حادثه

از هم گسسته خواهد شد...

کتاب هستی ما، این سفینه، این دریا،

که موج موجش دلکش‌ترین ترانه‌های وجود است

در آستانه‌ی بیداد باد

دارد اوراق می‌شود،

فریاد!

و سطرهایش را جاروب می‌کند،

آشوب. (همان، ص، ۶۹). بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف بررسی تجلی باد و باران در اشعار

سمبلیک م. سرشک، طراحی گردید.

۲- پیشینه پژوهش

بیان مختصر تحقیق، نتایج به دست آمده و نظرات علمی رایج موجود درباره‌ی موضوع پژوهش:

در خصوص بحث‌های ذکر شده پیرامون نماد و نماد گرایی در شعر شفیعی کدکنی می‌توان اظهار داشت که تاکنون درباره‌ی (م. سرشک) کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری نوشته شده و به دلیل تأثیر ممتاز او در عرصه‌ی نویسندگی و شاعری بسیاری از کسانی که تمایل به تحقیق روی آثار او را دارند. بخشی از این بحث‌ها در مورد زندگی و شخصیت م. سرشک است و بخش دیگر نیز راجع به شعر و شخصیت شعری و کارهای تألیفاتی اوست. برای مثال وحید رویایی (۱۳۸۴)، به اسطوره بودن سیمرغ در شعر شفیعی پرداخته است و بهزاد رشیدیان (۱۳۸۷)، نیز به بینش اساطیری در شعر او. و یا فاطمه مجیدی کدکنی (۱۳۸۴)، به تأمل در واژه‌ی کبوتر در شعر م. سرشک و مصطفی محدثی خراسان (۱۳۸۴)، به افق عرفان در شعر وی پرداخته است و در بحث‌هایی که مربوط به نماد است عمدتاً به نمادهای طبیعی پرداخته شده‌اند و از دلایل و انگیزه‌های آن چندان سخنی به میان نیامده است. در این میان وجود پایان‌نامه‌هایی چون نگاهی به سمبولیزم فرانسه و نمادهای طبیعی در شعر معاصر (نیما، شاملو، اخوان، فروغ و شفیعی) نوشته‌ی رضا صادقی شهپر (۱۳۸۲)، و بررسی نمادگرایی در شعر معاصر فارسی (نیما، اخوان، فروغ، شفیعی) نگارشِ مریم علی‌نژاد (۱۳۸۱)، نشان می‌دهد که اگرچه بسته و گریخته به مقوله نماد در شعر شفیعی و چند شاعر دیگر پرداخته شده است، اما تا کنون پژوهشی مستقل و مفصل درباره‌ی جلوه‌های نماد و نمادگرایی به صورت فنی و اختصاصی در شعر (م. سرشک) صورت نگرفته است و بررسی نماد و نمادگرایی در شعر شفیعی کدکنی کاری است که برای نخستین بار به صورت یک پژوهش انجام می‌گیرد.

روش پژوهش

از آن‌جا که این تحقیق از گونه‌ی بررسی‌های ادبی است لذا نوع روش تحقیق تحلیلی- توصیفی است. بدین معنی که پس از گردآوری اطلاعات و یادداشت بردای از نکات مهم و مرتبط با موضوع به تعریف مقدمات کار و پس از آن به تجزیه و تحلیل داده‌ها پرداخته

شده است. شیوهی گردآوری اطلاعات در این پژوهش، مطالعه‌ی دقیقِ جامعه‌ی آماریِ تحقیق، یعنی آثار شعری شفیهی کدکنی و منابع علمی مرتبط با آن و «یادداشت برداری» بوده است.

۳- یافته‌ها

اهداف نمادگرایی در شعر شفیهی کدکنی:

بررسی وضعیت ایران در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ و بازتاب آن در اشعار م. سرشک:

مبناهای دوره‌بندی در تاریخ ادبی، مؤلفه‌های درون و برون متنی است. ایران بین دو انقلاب بزرگ (مشروطه و اسلامی)، یک دورهی تاریخی- ادبی را پشت سر گذاشته است که مشخصه‌ی بارز آن، گذر شعر از سنت به تجدد است. انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی نقاط عطفی به‌شمار می‌روند که علاوه بر تغییر ساختارهای اجتماعی، نهاد ادبی را نیز به کلی دگرگون کردند (موییدی، ۱۴۰۲). با توجه به این مطلب که شفیهی کدکنی شاعری است با صبغه‌ی اجتماعی، که پاره‌ای از اشعارش، نماد وقایع سیاسی- اجتماعی- تاریخی دهه‌های چهل تا پنجاه است بر خود لازم دیدیم که به بررسی نهاد ادبی در این برهه از زمان و بازتاب آن به صورت زبان نمادین در شعر شفیهی کدکنی بپردازیم.

بررسی وضعیت سیاسی- اقتصادی- فرهنگی:

در حدود سال‌های ۹-۱۳۳۸، رژیم شاهنشاهی برای دموکراتیک نشان دادن نظام، دو "حزب ملیون" به نظارت منوچهر اقبال و "حزب مردم" به سروری اسدالله علم را تشکیل داد. در سال‌های بعدی انقلاب سفید شاه با مخالفت روحانیونی چون امام خمینی (ره) روبرو شد تصویب کاپیتولاسیون و سخنرانی امام علیه آن و تبعید ایشان در سال ۱۳۴۳ از دیگر حوادث مهم این سال‌ها بود. حمله‌ی یکی از سربازان گارد به شاه در سال ۱۳۴۳، طرح ترور شاه به وسیله‌ی گروه چهار نفره‌ی مانوئستی، تأسیس سازمان مجاهدین خلق، قیام مسلحانه‌ی سیاهکل در سال ۱۳۴۹، تأسیس حزب رستاخیز و ... از حوادث مهم این برهه‌ی زمانی به‌شمار می‌رود که در حوزه‌ی اجتماعی نیز تأثیراتی بر جای گذاشته بود. از جمله‌ی این تأثیرات که در کتاب «چشم‌انداز شعر معاصر ایران»، تألیف «زرقانی»، به آن‌ها اشاره شده، این است که در طی سال‌های بعد از دهه‌ی سی، مبارزان و روشنفکران چند دسته شده بودند: عده‌ای هرگونه تلاشی را بی‌ثمر می‌دانستند و گروهی دیگر تا حدودی به بهبودی اوضاع امیدوار بودند. در این میان گروه سومی نیز وجود داشت که به مبارزه‌ی مسلحانه معتقد بودند. در این اوضاع و احوال متناسب با ورود نیروهای مذهبی به عرصه‌ی سیاسی- اجتماعی کشور، شعر اجتماعی دین‌گرا از سطح زیرین نهاد شعر به لایه‌های روین آمد. شفیهی کدکنی (از زبان برگ)، موسوی گرمارودی (عبور)، و نعمت میرزازاده از چهره‌های شاخص در این زمینه هستند.

در این اوضاع و احوال سیاسی بود که امیرعباس هویدا وعده داده بود که ایران در دهه‌ی پنجاه به دروازه‌ی تمدن بزرگ برسد، ولی این روند به گونه‌ای دیگر رقم خورد. زندگی شهری به شکل غیر برنامه‌ریزی شده‌ای رشد کرد و روستازادگان در جستجوی کار به شهرها هجوم آوردند. ترکیب ناهماهنگ ارزش‌های فرهنگی روستا با شهر، شرایطی را پدید آورد که نه تابع نظام سنتی- روستایی بود و نه تابع نظام شهری- مدرن. اقتصاد کشور نیز ناگهان در مقابل حجم عظیم درآمدهای نفتی گیج و ملتهب شده بود. در این میان دودستگی- هایی میان اقلیت روشنفکر به وجود آمد. آشنایی بیش از پیش ایرانیان با غربیان از طریق رسانه‌های جمعی، طبقه‌ای روشنفکر کار نادیده را به وجود آورد که با هر چیزی که رنگ و بوی سنت داشت مخالفت می‌کردند. در مقابل این گروه، عده‌ای بودند که نمی‌خواستند با شبه‌مدرنیسم کنار بیایند. چنین شرایط سیاسی- اقتصادی- فرهنگی‌ای بود که فعل و انفعالاتی را نیز در دل نهاد ادبی ایجاد کرد. می‌توان به ظهور جریان‌های موج نو و شعر حجم به عنوان نخستین واکنش نهاد ادبی در برابر این وضعیت اشاره کرد. (زرقانی، ۱۳۹۱: ۳۴۴-۳۴۶).

با توجه به این امر که در شعر دسته‌بندهای مختلفی چون کلاسیک و آزاد و شکل گرفته شده بود و هر یک از شاعران در طیف خاصی قرار می‌گرفتند که دارای ویژگی‌های شعری خاص خود بودند، از این‌رو اشاره‌ای گذرا به جریان‌های شعری این دوره خواهیم

داشت تا از این رهگذر دریابیم شفیعی کدکنی در چه طیفی از شعر و شاعری قرار می‌گیرد و ویژگی‌های شعری و جلوه‌های نماد گرایی در اشعار این دوره از زندگی او به چه صورتی است.

جریان شناسی شعر دهه‌های ۴۰ و ۵۰:

در طی سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۵۷، سه جریان شعری شکل گرفت. جریان اول: سنتی پردازان اصیل، جریان دوم: شعر نیمه‌سنتی و جریان سوم شعر آزاد است. شاعران جریان سوم (شعر آزاد) خود در سه گروه اصلی قرار می‌گیرند: شاخه‌ی اعتدال‌گرا، شاخه‌ی پیچیده‌گرا و شاخه‌ی چریکی. شاخه‌ی اعتدال‌گرا دنباله‌ی طرز نیما، اخوان، فرخزاد و سپهری است. (همان، ۳۵۰-۳۵۳).

نمادهای سیاسی- اجتماعی- تاریخی در شعر شفیعی کدکنی:

م. سرشک شاعری نماد گرا است، اکثر نمادهای تجلی یافته در شعر وی یا از عناصر و پدیده‌های مربوط به طبیعت اخذ و اقتباس شده‌اند، یا از متن میراث‌های فرهنگی و ادبی و اساطیری گذشته فارسی برگرفته شده‌اند. و یا از فضای سیاسی، اجتماعی و تاریخی روزگار شاعر. زیرا همان‌گونه که در مباحث قبل عنوان شد، شعر شفیعی کدکنی بازتاب حوادث و رویدادهای اجتماعی در قالب رمز و نماد و تصویر و کنایه است. «اجتماعی بودن، که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر شفیعی است، عمدتاً از شناخت درست شاعر از جامعه، دردها و مشکلات اساسی آن برمی‌خیزد.» (رحیمی، ۱۳۷۰: ۲۰۸). چرا که عصر او، عصر خفقان و استبداد پیش از انقلاب اسلامی است که آزادی مردم مسلوب، و سایه‌ی اختناق بر همه جا گسترده شده بود. در چنین فضایی شفیعی کدکنی بیانی غیر صریح همچون استفاده از تشبیه و تمثیل و نماد و کنایه به روشنگری پرداخت تا ضمن در امان ماندن از آسیب و خطرات احتمالی، تأثیر پذیری سخن خود را دو چندان کند. زیرا تأثیر بیان غیر مستقیم بسیار بیشتر از کلام مستقیم است.

جلوه و نمود طبیعت در اشعار م. سرشک:

شفیعی کدکنی به شهادت بخش عظیمی از آثارش روحی بی‌قرار و جانی آگاه و جویای کمال و تعالی دارد. به دنبال رسالت انسان مدار خود، در برابر جامعه‌ای که در منجلا ب فقر و جهل و فساد و بی‌عدالتی دست و پا می‌زند به هر پدیده‌ی عینی، ذهنی، تاریخی متوسل می‌شود تا با بیانی غیر مستقیم و سمبلیک زندگی و شور زیستن را بستاند و انسان را به بودن و سرودن فرا خواند و با مرگ و نکبت و تحمل بیداد و ناراستی به مبارزه برخیزد. از این‌رو جریان و جلوه‌ی طبیعت- که نشانه‌ی حیات و رویش و دگرگونی است- در آفاق شعر شفیعی به لحاظ زیبایی‌شناسی و جذابیت هنری و ریشه دوانیدن در ژرفای خواست و نیازهای اجتماعی و فرهنگی بسیار متنوع و تأمل برانگیز است. (فولادوند، ۱۳۸۸: ۱۳۸-۱۳۶).

نمادهای طبیعت در شعر شفیعی کدکنی، در خدمت مفاهیم اجتماعی و در جهت گزارش مسائل و معضلات انسانی- اجتماعی و بازگو کردن رسالت و آرمان شاعر -که همان جامعه‌ای آزاد و عاری از ریا و ظلم و فقر و جهل و فساد است -، قرار دارند. این مسأله تا حدی در شعر وی نمایان است که محمود کیانوش را به گفتن این نکته مجاب می‌کند که: «در شعر سرشک انسان و طبیعت از هم جدا نیستند. جامعه‌ی طبیعت بر قامت انسان و جامعه‌ی انسان بر پیکر طبیعت می‌زید. گاه انسان باران است و طبیعت آفتاب، و گاه به گونه‌ی وارون. گاهی طبیعت صفات انسانی دارد: ذهن آسمان، نفس نسیم و ستاره، خواب بنفشه‌ها، و گاه انسان صفات طبیعت را: رودخانه‌ی سخن، زلال روشن چشمانش، رودبار شوق، آبشار کبود... قصد شاعر از این آمیختگی آشتی انسان و طبیعت است. بازگشت انسان را به زمانی می‌خواهد که از خاک می‌زیست، بر خاک می‌زیست و بازگشت به زمانی که سوداگری نیاز او نبود.» (کیانوش، ۱۳۵۱: ۱۷۰-۱۷۱).

۴- بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی تجلی باد و باران در اشعار سمبلیک م. سرشک، انجام گرفت. صورت بیانی سمبل یکی از اساسی‌ترین شگردهای بیان م. سرشک است. وی از طبیعت به شکلی نمادین برای بیان اغراض خود بهره جسته است. از این‌رو طبیعت در شعر شفیعی کدکنی جایگاه برجسته‌ای دارد، زیرا شعر او القاگر حرکت و جنبش است و با سکون و رکود در مبارزه است. به همین خاطر

نقش مبارزه با رخوت و سستی و رکود را عناصر طبیعت بویژه «باد و باران و برگ و تگرگ و طوفان» برعهده دارد. باد نماد «حرکت و جنبش و شور» است و باران سمبل «روشنی و حیات بخشی و طروارت و تازگی» است. اما در همهی دفاتر شعری م. سرشک نقش عناصر طبیعت به یک شکل نیست. برای مثال در زمزمه‌ها و شبخوانی که رنگ و بوی عاشقانه‌تری دارند و «من فردی» شاعر بیشتر از «من اجتماعی» او به چشم می‌خورد، اثر طبیعت نیز در شعر وی کم‌رنگ‌تر است. اما در «از زبان برگ» که رویکرد شاعر به اجتماع و حوادث مربوط به آن است، عناصر و عوامل طبیعت به نحوی چشمگیرتری در اشعار شفيعی‌کدکنی خودنمایی می‌کنند. به دیگر سخن، نوع تصاویر و نمادهای طبیعت همچون «باد و باران» در دفاتر مختلف شعر شفيعی‌کدکنی در حال تغییر است. در آینه‌ای برای صداها به دلیل پیام‌های سیاسی - اجتماعی - تاریخی شاعر عناصر طبیعی با بار سمبلیک خود حضور بیشتری دارند و القاگر حیات و حرکت‌اند. لذا در این دفتر باران، سمبل «نور و روشنایی و آرامش و زودن پلیدی و تازگی» است و باد، نیز سمبل «حرکت و جنب و جوش و حیات» است. اما در هزاره‌ی دوم آهوی کوهی به دلیل بن‌مایه‌های فلسفی - عقلانی، از حضور عناصر طبیعی و بار سمبلیک آن‌ها کاسته شده است و اگر در اشعاری از این دفتر نمود پیدا کرده است معنای نمادین آن‌ها بسیار متفاوت با دفتر قبلی است و باران نماد آرامش، سمبل «استبداد و هجوم» و... می‌شود و با تعبیری چون باران «بی‌رحم و باران ظلمت» و... از آن یاد می‌شود و باد نیز که نمود «حرکت و جنبش» است در این دفتر سمبل «نابودی و ویرانی» و... است و با تعبیری چون «باد بی‌مروت و باد هرزه و باد بیداد و تند باد حادثه» و... از آن یاد می‌شود. با تمام این تفاسیر، در شعر شفيعی‌کدکنی، طبیعت و عناصر طبیعت، همچون «باد و باران و تگرگ...» در خدمت اجتماع و در جهت گزارش معضلات و دردهای بشری است. زیرا به شهادت بخش عمده‌ای از اشعارش، وی شاعری اجتماعی و گزارشگر آلام و دردهای جامعه‌ی روزگار خویش است که بیان غیرمستقیم و سمبلیک را روش و مبنای کار خود قرار داده تا ضمن در امان ماندن از خطرات و آسیب‌های احتمالی، تأثیر کلام خود را دوچندان سازد. از آن‌جا که تا به حال بحث اختصاصی و جداگانه‌ای در خصوص نمادگرایی و انگیزه‌های م. سرشک برای پرداختن به نماد صورت نگرفته است و همچنین با توجه به این که تمامی تلاش خود را صرف درست و دقیق و علمی انجام دادن این پژوهش کرده‌ایم، لذا با توجه به گستردگی موضوع و نیز اهمیت و جذابیت و تازگی کار، این نوشته قابلیت و ظرفیت تبدیل شدن به یک کتاب اختصاصی در مورد نمادگرایی در شعر شفيعی‌کدکنی را دارد و از این طریق عزیزانی که مایل به تحقیق در خصوص نماد و نمادگرایی در شعر شفيعی و نیز علاقمند به مطالعه‌ی آثار چاپ شده در خصوص این شاعر عالی قدر هستند، می‌توانند از این پژوهش نامه (در صورت چاپ آن به یک کتاب) به عنوان یکی از منابع استفاده کنند.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

سپاسگزاری

از تمام کسانی که در انجام این پژوهش نویسندگان را یاری نمودند، تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

منابع

۱. بشردوست، مجتبی. (۱۳۸۶). در جستجوی نیشابور، (زندگی و شعر محمدرضا شفیعی کدکنی)، تهران: نشر ثالث، نشر یوشج.
۲. پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۹). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.
۳. خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۷۷). دیوان غزلیات حافظ، تهران: صفیعلیشاه.
۴. رحیمی، رضا. (۱۳۷۰). از کتاب بدون مقدمه، در نقد و تفسیر ادبیات معاصر، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی ماهور.
۵. رویایی، وحید. (۱۳۸۴). اسطوره سیمرغ در شعر شفیعی کدکنی، نشریه حافظ، شماره ۱۶.
۶. زرقانی، مهدی. (۱۳۹۱). چشم‌انداز شعر معاصر ایران، (جریان‌شناسی شعر ایران در قرن بیستم)، تهران: نشر ثالث.
۷. شفیعی کدکنی، محمد علی. (۱۳۷۶). آینه‌ای برای صداها، تهران: سخن.
۸. صادقی شهپر، رضا. (۱۳۸۲). نگاهی به سمبولیزم فرانسه و بررسی نمادهای طبیعی در شعر معاصر، (نیمه، شاملو، اخوان، فروغ و شفیعی)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم آذربایجان.
۹. صحرانی، قاسم. (۱۳۸۸). شور رهایی در اشعار پیش از انقلاب شفیعی کدکنی، با همکاری شهاب گلشنی، پژوهشنامه‌ی ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۷(۱۲)، ۷۳-۱۰۴.
۱۰. عالی عباس‌آباد، یوسف. (۱۳۸۹). تحلیل ساختاری شعر اسطوره‌ای معراج‌نامه شفیعی کدکنی، ۱(۲)، ۱۵۵-۱۳۲.
۱۱. عباسی، حبیب‌اله. (۱۳۸۷). سفرنامه‌ی باران، (نقد و تحلیل و گزیده‌ی اشعار شفیعی کدکنی)، تهران: سخن.
۱۲. علی‌نژاد، مریم. (۱۳۸۱). بررسی نماد گرایی در شعر معاصر فارسی، (نیمه، اخوان، فروغ، و شفیعی)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم تهران.
۱۳. فلکی، محمود. (۱۳۸۰). ساختار زبان شفیعی کدکنی در هزاره‌ی دوم آهوی کوهی، تهران: سخن، ۱۳۸۲.
۱۴. فولادوند، عزت‌اله. (۱۳۸۸). مردی‌ست می‌سراید، (شعر و زندگی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی)، چاپ دوم، تهران: مروارید.
۱۵. کیانوش، محمود. (۱۳۵۱). بررسی شعر و نثر فارسی، تهران: انتشارات مانی.
۱۶. مجیدی کدکنی، فاطمه. (۱۳۸۴). تأمل در واژه‌ی کبوتر، در شعر م. سرشک، فصلنامه هستی، ۱۵.
۱۷. محدثی خراسانی، مصطفی. (۱۳۸۴). سلوک باران: عرفان در افق شعر شفیعی، جام جم.
۱۸. مویدی، مجید. (۱۴۰۲). خوانشی تحلیلی - توصیفی بر مبنای فرهنگ ساز تمدن اسلامی در شکل‌گیری نظام اجتماعی. پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی، ۲(۳)، ۶۵-۷۵.
۱۹. ناظرزاده‌ی کرمانی، فرهاد. (۱۳۸۶). نمادگرایی در ادبیات نمایشی، تهران: انتشارات برگ.
۲۰. نیازی، نوذر. (۱۴۰۲). مطالعه‌ی تحلیلی - توصیفی از رُمان مردم جولای نوشته‌ی نادین گوردیمر از دیدگاه هومی بابا و آنتونیو گرامشی. پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی، ۲(۳)، ۵۱-۶۴.
۲۱. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۵۲)، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه‌ی ابوطالب صارمی، تهران: امیرکبیر.
۲۲. یونگ، کارل گوستاو، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه‌ی ابوطالب صارمی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵.